

دنیا از دیدگاه حافظ

سرزمین شیراز مهد شاعری دلباخته طبیعت، نواگر بوستان ادب، سر حلقه رامشگران سرود عشق، واعظ و حافظ حدیث حسن، صاحب دل و رند بی باک است. شاعری چیره دست به نام حافظ که با نغمه‌های شیرین و طرب‌انگیز خود در چمنستان ادب چنان هلهله تحسین و تمجید داشت که «همه طوطیان هند شکرشکن» شدند و در مجلس نشاط «سیه چشمان» به رقص درآمدند.

فردی که در دنیا است بی‌مهری آسمان، بی‌وفایی دوران، بی‌ثباتی جهان، ضعف و پیری، مرگ و ناتوانی، هجر و فراق، شادی و غم و ستم روزگار را مشاهده می‌کند. ولی آنانکه قوه ادراک و دل حساس دارند یا نسبت به این درد زندگانی بی‌اعتنا می‌شوند و یا در ورطه حرمان و مایوسی غوطه می‌خورند و از جهان شکایت دارند و بعد از مرگ با گفته‌ها و سروده‌های پر شور خود فکر و اندیشه نسل‌های آینده را تغذیه می‌کنند. حافظ یکی از ایشان بوده که حقیقت دنیا را می‌شناخت.

در قرن‌های اخیر جهان‌بینی از حیث یک علم بررسی شده است و مسایل گوناگونی در این زمینه مورد پژوهش قرار گرفته است. دنیا منبع حیات است. جایی است که در ادیان مختلف مطرح شده است. دنیای معنویت و مادیت که پیوسته در حال تغییر و تحول است. ولی از دیدگاه مجردی دنیا تصویری است از طبیعت، حیوان‌ها، و انسان‌ها که بر ذهن فرد مرتسم می‌شود و انسان‌ها هرچه در آئینه واقعیت می‌بینند طبق آن رفتار می‌نمایند. جهان‌بینی از لحاظ جامعه‌شناسی چند نوع است که مهم‌ترین آن، جهان‌بینی مذهبی و جهان‌بینی مادی است.

طبق جهان‌بینی مذهبی دنیا نظامی است که با اراده خلق شده و در این نظام کسی ناظر و قهار است و عمل همه افراد را می‌بیند. سزا و جزا برای اعمال خوب و بد وجود دارد. پس انسان طبق یک نظام فکری خلق شده است، صاحب اراده و اختیار است و مرکزیت دارد.

در جهان‌بینی مادی اساس گیتی بر ماده است که ادراک و شعور ندارد. دنیای نیستی مجموعه‌ای از پدیده‌های بی‌شکل و بی‌هدف است. یعنی این جهان یک «هیچستان» است که دارای مرد خودآگاه هست. پس از لحاظ خلقت انسان با موجودات دنیا خویشاوندی ندارد و برایش هدفی متصور نیست. انسان مثل عروسکی است که هرچه بر سرش می‌آید، خواه و ناخواه قبول می‌کند و به زبان استاد علی دشتی در دیوان حافظ «اثری از این امر که انسان فاعل مختار است و مسئول اعمال خویش کمتر به چشم می‌خورد». حافظ می‌گوید:

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد^۱

*

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم^۲

*

آنچه او ریخت به پیمان ما نوشیدیم اگر از خمر بهشت است و گر از باده مست^۳
تضاد آدمی با عالم از همین جا سرچشمه می‌گیرد و در هر دو مکتب دنیا جای دل‌بستگی نیست. هر دو فرصت را غنیمت می‌شمارند اما فرق این است که در مکتب دینی انسان از این گذرگاه، بی‌علاقه و بی‌اعتنا می‌گذرد و به وسیله ریاضت نفس به جهان علوی پرواز می‌کند و در ماده‌گرایی انسان فرصت را غنیمت شمرده غرق نشاط و لذت‌جویی می‌شود. سوال این است که چرا حافظ در عیش می‌کوشد. چون در عمق این مسئله می‌رویم می‌بینیم که اصلاً در طول تاریخ همیشه، جهان برای انسان

۱. دیوان حافظ، تصحیح نذیر احمد، ص ۲۱۶.

۲. همان، ص ۳۳۳.

۳. همان، ص ۳۴.

«زندانی» بوده‌است، بعد از طی یک مرحله وی احساس می‌کند که به سوی آزادی می‌رود ولی چون از آن چهار دیواری بیرون می‌آید می‌بیند که زنجیر زندان همانطور پای‌بند اوست و در تلاش آرامش روحی مسئله تازه‌ای را در نظر می‌گیرد و به این صورت تحت جبرها زندگی می‌کند. مثلاً جبر تاریخ، جبر ماتریالیسم، جبر سوسیالیسم و غیره. ولی بعد از پی بردن به همه ازمها چون خود را هنوز زندانی می‌یابد، در تلاش آزادی من نگران می‌شود. حافظ خود را زندانی «من» می‌بیند:

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ یا رب این قلب‌شناسی زکه آموخته بود^۱

*

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی دلا کی به شود کارت اگر نخواهد شد^۲

*

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد بختم ار یار شود رختم از این‌جا ببرد^۳

*

پای ما لنگ‌ست و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

*

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد

حافظ چون در تلاش من آزاد، دیگران را بررسی می‌کند می‌گوید:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

وی می‌بیند که هر قشر جامعه گرفتار یک زندان است. اهمیت فراوان مسئله از اینجاست که هرکس طبق جهان‌بینی و مشاهده خود عمل می‌کند، یعنی تصویری که از هستی در ذهن وی نقش بسته است در عمل او، عقیده او، رفتار اجتماعی او و در زندگانی اجتماعی و فردی او تأثیر مستقیم دارد. شعر حافظ نیز باید بر اساس همین قاعده بررسی شود. دنیا به نظر حافظ سجن دایره مینایی است که همیشه به انسان‌ها بدبین،

۱. دیوان حافظ، تصحیح نذیر احمد، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. همان، ص ۱۹۶.

آزار دهنده و ناقدرشناس است. دنیا جای مکر و ریا، بی‌وفایی و فتنه است، به ذات خود پراسرار، سست نهاد، حيله‌گر، خوش‌عروس، عروس هزارداماد و زودگذر است: از چشم زخم دهر مبادت گزند از آنک در دلبری به غایت خوبی رسیده‌ای

*

نگار می‌فروشم عشوه‌ای داد که ایمن گشتم از مکر زمانه

*

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است وقتی دنیا در نگاه حافظ به این شکل قبیح است، حتماً اهل دنیا نیز حامل همین صفت‌ها می‌باشند، همین است که حافظ می‌خواهد که خود را نیز در این دنیای کشش و کوشش گم بکند.

در نقد عیش کوش

حافظ می‌خواهد بی‌نیاز از دنیای خود و بدون تکیه بر جهان، از این دنیا تمتع بگیرد. اما وی مردی است که دین و مذهب دارد ولی جهان‌بینی شخصی وی نشانگر ماتریالیسم است، دنیایی که با انسان ربطی ندارد ولی نه به کلی، چرا که افکار حافظ با مردم ارتباط دارد. این شخص دانشمند برای آزادی روح، جهانی می‌خواهد که یکسر تازه باشد. نگاه دوربین وی شاه و گدا هر دو را می‌بیند:

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی کین کیمیای هستی قارون کند گدا را^۱

ما می‌بینیم که این شخص فکور چه نوع خدایی می‌خواهد. در دیوان وی قرآینی می‌توان یافت که او از خدا نیز شکایت دارد. چنانکه قبلاً ذکر شده حافظ معتقد به جبر قدرت است (ولی نه همه جا) او از خدا گله می‌کند و از جبر وی راضی نیست. وی آرزو دارد که انسان صاحب اختیار باشد. وی می‌گوید که بی‌گناهی انسان امکان ندارد چرا که او از آدم صفی گناه را به ارث برده است.

مکن درین چمنم سرزنش به خودروی چنان که پرورش می‌دهند می‌رویم^۲

۱. دیوان حافظ، تصحیح نذیر احمد، غزل شماره ۵، ص ۶.

۲. دیوان حافظ، دکتر حسین علی یوسفی، ص ۵۷۳.

حافظ وقتی که می‌خواهد به دین پناه ببرد، می‌بیند که مدعیان دین جنگ هفتاد و دو ملت دارند. حافظ می‌داند که آنان که می‌جنگند از حقیقت دور هستند. با وجود این که حافظ رمز دین و زندگی را می‌داند و از این نکته آگاه است که این جنگ و جدل بر بنای دوری از حقیقت است، پس چرا بر گناه پافشاری می‌کند، چرا از منهیات تبرئه نمی‌کند، چرا نمی‌گوید که زاهد مورد تحسین است، باید آدم متشرع باشد، متقی و پرهیزگار باشد برای اینکه همین ابزار نجات بشر است؟ اگر چه او خود عارف و صوفی پاک‌دل و «لسان‌الغیب» و حافظ قرآن بود، نه مثل حافظان دیگر بلکه حافظ واقعی و آشنا با رمز قرآنی، به همین خاطر حافظ با طنازی روح او را «خلق کریم» و «هوالغفور» می‌گوید. وی چرا می‌فرماید؟

سهو و خطای بنده چو گیرند اعتبار معنی عفو و رحمت پروردگار چیست^۱

*

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع گرچه درباری میخانه فراوان کردم^۲
شاید اصل این باشد که حافظ یک مرد آزادی‌خواه است و یقین وی بر این است که خدای وی همه جا هست. او از چار دیواری خانقاه و از وسعت خرابه آزاد است، بارگاه وی بارگاه استغناست، اگر جنت بر مکافات عمل است پس او چگونه می‌تواند بی‌استغنا باشد؟ یعنی خدای آزاد و بی‌نیاز در قید معبد و نیاز نماز و روزه و نفس‌کشی و ترک لذات است. حافظ نمی‌خواهد که خدا را مقید بکند و می‌گوید:

بیبار باده که در بارگاه استغنا

چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست^۳

وی اول خدا را مبداء فیاض گفته، آزادی ذات باری تعالی را نشان می‌دهد که آن فیض مطلق گرفتار خورده بینی‌های انسان‌ها نیست و بعد چنین می‌سراید:
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^۴

۱. دیوان حافظ، دکتر حسین علی یوسفی، ص ۵۷۳.

۲. دیوان حافظ، تصحیح نذیر احمد، ص ۳۶۵، یوسفی ص ۳۹۵.

۳. همان، ص ۴۰.

۴. همان، ص ۱۲۶.

و انسان را از قید و بند دین و فرقه و ملت آزادی می‌دهد. حافظ این عدم استقلال انسانی و بحران جامعه را در تک تک افراد جامعه مشاهده می‌کند و می‌بیند که حتی خویشان و عزیزان نیز بغض و نفاق و کینه دارند:

دل بیمار شد از دست رفیقان مددی تا طیبش بسر آریم و دوایی بکنیم^۱

ریشه همان است که آدم نمی‌خواهد، تحت تسلط دیگری باشد. انسان به جای خود یک دنیای آزاد است. به نظر حافظ زاهد و محتسب که سمبل بزرگان و راهنمایان جامعه هستند، از مسئولیت‌ها و وظایف خود آگاه نیستند. حافظ از نابرابری اجتماعی و تجاوز بر حقوق دیگران راضی نیست. عجب، خودپسندی، تکبر، نفرت، دغل و ریا در جامعه دل حساس حافظ را وادار می‌کند که به طرف رندی برود و رندی علامت بی‌قیدی است. حافظ حل تمام این مسایل را در عشق می‌بیند. عشقی که بی‌قید باشد، عشقی که آزاد از مکر و ریا و نخوت و فضولی باشد. وقتی که نور عشق شعله‌ور باشد فرق من و تو از بین می‌رود:

در راه عشق فرق غنی و غریب نیست ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو^۲

نظر حافظ دربارهٔ خلقت دنیا عشق است و عشق نور است. بدون عشق هرچه هست تیرگی است و تیرگی سمبل جهل است و روشنایی علامت علم و دانش و خرد. جهل انسان را از انسانیت پایین می‌آورد و عشق او را به سوی علو می‌برد. دنیای پیشروی حافظ، دنیای جهل است یعنی حامل انواع بدی‌هاست:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
وی می‌خواهد که این سیاهی را با صیقل عشق بزدايد و جلوه معشوق را در می
نور مودت بشناسد:

خیره آن دیده که آبش نبرد گریهٔ عشق تیره آن دل که درو نور مودت نبود^۳

۱. دیوان حافظ، تصحیح نذیر احمد، ص ۳۶۸.

۲. همان، ۵۵۴.

۳. دیوان حافظ، دکتر حسین علی یوسفی: تیره آن دل که درو شمع محبت نبود، ص ۳۴۲.

این برداشت فکری حافظ بر کلیه شئون و مظاهر قوانین اسلامی است که دنیا را آینه جمال محبوب می‌گوید. علت تخلیق دنیا همین عشق است:
 جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد^۱
 حافظ برای درک این عشق دو نوع شراب در دست دارد، یکی شراب مجاز و دیگری شراب حقیقت. چرا حافظ هر دو دنیا را در پیاله می‌خواهد. شاید علت این باشد که شراب حقیقت حمله بر خرد می‌کند و شراب مجاز حمله بر نفس. نزد حافظ مهم این نیست که کدامین را آدم قبول بکند بلکه مهم این است که بدی در جهان نباشد. هرچه ضرر کمتری دارد، باید مورد پسند مردم باشد. خردی که در کارهای تخریبی فعال است در حالت مستی سست باشد. مستی یعنی خودفراموشی وقتی که انسان خود را فراموش می‌کند کی مجال داشته باشد که به طرف دنیا و کارهای دنیا ملتفت باشد:

نهادم عقل را ره توشه از می ز شهر هستی ش کردم روانه^۲

اگر انسان شارب باده عرفان باشد نفس فرومایه تاب سرکشی ندارد و چون نفس در حالت رسوایی و خواری باشد حکومت فرد همه جا مسلم است و حرف خرد در صلای حافظ در گوش مردم طنین می‌افکند:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان تلطف با دشمنان مدارا^۳

راهی که حافظ نشان می‌دهد راه انسانیت و بشر دوستی است که با نور مودت و شور عشق پیموده می‌شود. این چنین راه است که حافظ پیرو جبر وقتی که با جهانیان ارتباط دارد صاحب اختیار می‌گردد. علناً شعر وی پرخاشگری به منزله رفتار اجتماعی، در سنن و شرایط انسانی محسوب می‌شود. حافظ به حیث یک مبارز جامعه به نظر می‌آید. همین است که آرزوی جهان تازه‌ای دارد:

آدم خاکی بدین عالم نمی‌آید به دست عالمی دیگر بیاید ساخت از نو آدمی^۴

۱. دیوان حافظ، نذیر احمد، ص ۱۵۲، یوسفی، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۴۳۰: به شهر.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. همان، آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست، ص ۵۰۸.

در آخر باید در نظر داشت که حافظ یک فیلسوف یا دانشمند علم شیمی و کیمیاوی نبوده که همه چیز را به صورت فرمول نشان بدهد و همیشه پای بند یک حرف باشد، بلکه وی یک فرد هنرمند با احساس بوده که قلب رقیقی داشت. پس شناختن حافظ بر یک روش ویژه ممکن نیست.

منابع

دیوان حافظ، به تصحیح نذیر احمد.
دیوان حافظ، دکتر حسین علی یوسفی.